



۵۴

قلب و دیگر اعضای بدن صالح صالحان، نوجوان محله فلسطین
به تازگی امیدبخش زندگی دیگران شد

زنده در دیگری

درباره شهید فاطمه زنگویی که نامش
زینت بخش تابلو شهید کامیاب ۶۰ است

۶ وصال در حج تمتع



۲

مراجعان «کاریابی توان گران ارشاد»
از مشکلات مسیر رفت و آمد گله دارند
سنگ های پیش پای ما

۷

محمدجواد دهقانی فیروزآبادی
اولین معلم زندگی اش را هیچ وقت فراموش نکرده است
آقای غلامی! امیدوارم بینمت



مراجعان «کاریابی توان گران ارشاد»
از مشکلات مسیر رفت و آمد گله دارند

سنگ‌های پیش پای ما

کنند، توجهی ندارند. ما هم مجبور می‌شویم با ۱۱ تماس بگیریم تا از آن‌ها بخواهند جای پارکشان را تغییر دهند یا خودمان مسیرمان را تغییر می‌دهیم.

● پیاده‌روهای پرچاله، سد راه حرکت

این توان یاب ساکن محله کلاهدوز سال گذشته سه بار در پیاده‌روهای منطقه به زمین خورده و دست و پا و کمرش آسیب دیده است. اومی گوید: این پیاده‌روها برای افراد معمولی هم پراز چاله است، چه برسد به توان یابانی که با ویلچر دارند یا عضا.

اوموزاییک‌های شکسته، آسفالت تکه شده و موانع مسیرش را نشانمان می‌دهد و می‌افزاید: برای اینکه از این موانع رد شویم، باید از افراد دیگر کمک بگیریم یا از پیاده‌رو به خیابان بیاییم و خطر تصادف و برخورد با خودروها را به جان بخریم.

و عده شهرداری برای اصلاح مسیرها

رئیس اداره فنی و عمران شهرداری منطقه در باره ایستگاه اتوبوس و محل عبور عابران پیاده بولوار شهید صادقی می‌گوید: این مشکلات توان یابان شناسایی شده و در اولویت کارهای شهرداری منطقه قرار گرفته است و بعد از تأمین اعتبار، اقدامات لازم برای رفع این مشکلات انجام می‌شود.

یاسر ابراهیمی مقدم درباره پیاده‌روهای بولوار آبکوه از ابتدای خیابان مجد تا میدان راهنمایی نیز توضیح می‌دهد: طرح پیاده‌روسازی این معبر آماده و تأیید شده و فضای مناسب برای حرکت توان یابان در این مسیر نیز مشخص است. با تأمین اعتبار پیاده‌روسازی این معبر وارد فاز اجرایی می‌شود.

● رمپ‌های ناکارآمد

ایستگاه اتوبوس ابتدای بولوار شهید صادقی، بین شهید صادقی ۸ و اولین مشکلی است که این توان یاب نشانمان می‌دهد. همه چیز ایستگاه برای افراد معمولی کامل است. سایبان، صندلی و محل رفت و آمد؛ ولی توان یابی که به این ایستگاه می‌رسد، برای رفتن به سمت سایبان مشکل دارد. قسمتی از ایستگاه دارای رمپ است، ولی این رمپ تانیش جدول دارد و به سطح آسفالت متصل نشده است. بلندی جدول اولین مانع است و او باید تا رسیدن اتوبوس همان پایین ایستگاه منتظر بماند. عصمت میراسماعیلی می‌گوید: توان یابی که می‌خواهد از این ایستگاه استفاده کند، باید تا رسیدن اتوبوس همین پایین بماند و هیچ مانعی برای جلوگیری از آفتاب و برف و باران ندارد. آن هم فقط برای پله سنگی که سدر اهش شده است. بسیاری از توان یابانی که با اتوبوس به محل کار می‌آیند، با این مشکل روبه‌رو هستند.

● موانع، مسبب تغییر مسیر

دومین مشکل توان یابان این معبر به محل گذر عابران پیاده روبه‌روی شهید صادقی ۷ برمی‌گردد. دست‌روبه‌روی پاساژ گوهرشاد. در محل عبور توان یابان در قسمت آیلندمینی، موزاییک‌ها شکسته و به صورت چاله درآمده است. سیده عصمت می‌گوید: توان یابانی که می‌خواهند از این معبر عبور کنند و ویلچر دارند، باید مسیرشان را تا چهارراه تغییر دهند و بعد به این سمت خیابان بیایند و مسیرشان دور می‌شود.

خودروهایی که جلورمپ‌های کوچه‌ها پارک می‌کنند، مشکل بعدی است که به چشم می‌آید. اومی گوید: این خودروها در واقع مسیر حرکت افراد توان یاب را سد می‌کنند. همیشه هم تصورشان این است که عابران پیاده می‌توانند از بین خودروها رد شوند و خودشان را به پیاده‌رو برسانند و اصلاً به افراد توان یابی که ممکن است از این محدوده عبور

صدرا هر روز ویلچرش را با زحمت و تلاش از کوچه پس‌کوچه‌های محله کلاهدوز رد می‌کند. هر برجستگی کوچک موزاییک پیاده‌روها، هر فرورفتگی یا چاله غیرمنتظره برای او جنگیدن با نابرابری‌هاست. سیده عصمت میراسماعیلی کارشناس مددکاری اجتماعی در مجموعه توانگران محله کلاهدوز است. او برای رسیدن از خیابان مجد ۸ تا شهید صادقی ۱۰ بیش از سی دقیقه در راه است و گاهی روزها باید چند بار مسیرش را تغییر دهد، چون مانعی جدید سراهش قرار گرفته است و این راه را برای او طولانی‌تر می‌کند.

از خیابان توفیق ۱۶ محل کارش با او همراه می‌شوم تا مشکلاتی را که یک توان یاب در مسیر پشت‌سر می‌گذارد، بایکدیگر مرور کنیم.

هم قدم



پاییز هزار رنگ و زیبای برای منطقه‌ما

نظافت پارک‌ها و بوستان‌ها، آب‌نماها، تعمیر روشنایی‌های آسیب دیده، رنگ‌آمیزی نیمکت‌ها و وسایل بازی کودکان، هرس درختان، جمع‌آوری شاخه‌های خشک و کاشت گل‌های فصلی از جمله اقداماتی است که با جدیت در حال انجام است. هدف از این فعالیت‌ها، حفظ سیمای باطراوت، زیبا و سرسبز برای شهر، به‌ویژه در فصل پاییز است.

خاکریز رنگی، هنر دست دانش‌آموزان

معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه یک با همکاری دو مدرسه دخترانه و پسرانه شهید شیروزی، رویداد «خاکریز رنگی» را به مناسبت هفته دفاع مقدس، برگزار کرد. در این رویداد، دانش‌آموزان با اشتیاق بزرگ‌ترین نقاشی طولی حوزه دفاع مقدس کشور را رنگ‌آمیزی کردند. در پایان این رویداد، اثر هنری روی دیوار مدارس نصب شد.

خداقوت به آتش نشانان ایستگاه شماره ۳

اعضای شورای اجتماعی محلات منطقه یک، همراه با معاون و کارشناسان معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه یک به مناسبت روز آتش نشانان، از ایستگاه آتش‌نشانی شماره ۳ مشهد بازدید کردند. در این دیدار ضمن قدردانی از خدمات فداکارانه آتش‌نشانان، شرکت کنندگان با فعالیت‌ها و چالش‌های روزمره آتش‌نشانان آشنا شدند.

شهر خبر



شهردار منطقه یک مشهد
از اولویت مدیریت شهری در
مهر ماه گفت

آماده سازی شهر برای دانش آموزان

با فرارسیدن ماه مهر و آغاز سال تحصیلی، شهرداری منطقه یک مشهد، همگام با سایر مناطق، اجرای طرح «استقبال از مهر» را با هدف آماده‌سازی شهر برای دانش‌آموزان و فرهنگیان آغاز کرده است.

شهردار منطقه یک، با تبریک سال تحصیلی جدید، این طرح را از اولویت‌های مدیریت شهری دانست و گفت: اقداماتی در حوزه‌های ایمنی، روان‌سازی تردد، ارتقای ناوگان حمل و نقل عمومی، خدمات فضای سبز و محیط زیست شهری فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در منطقه مادر حال اجراست.

محمود برهانی افزود: برنامه‌های این منطقه شامل نقاشی دیواری مدارس، خط‌کشی معابر، نصب تابلوهای ایمنی و سرعت‌گیر، پاک‌سازی نخاله‌ها و آسفالت و لکه‌گیری مسیرهای منتهی به مدارس است.

همچنین با کاشت گل و درختچه، هرس و نظافت باغچه‌ها، سیمای شهری برای سال تحصیلی جدید آماده شده است.

شهردار منطقه یک امیدوار است این سال، برای همه دانش‌آموزان و فرهنگیان، سالی سرشار از موفقیت و شادابی باشد و دانش‌آموزان منطقه با شادابی و ایمنی بیشتر سال تحصیلی جدید را آغاز کنند.

تردد می کنند و این موضوع، جان عابران را به خطر انداخته است. وی افزود: پیش از نصب این حصار، شهروندان می توانستند از کنار زمین عبور کنند و خطری جان آنان را تهدید نمی کرد. این عضو شورای اجتماعی محله مشهدقلی همچنین به موقعیت دبستان کاوش در انتهای خیابان شهید علی زاده اشاره می کند و می گوید: بسیاری از دانش آموزان محل برای رفتن به مدرسه از این خیابان عبور می کنند. بعد از بازگشایی مدارس، خانواده ها نگران ایمنی و حفظ جان فرزندان خود هستند. حاضران نیز با تأیید این موضوع، خواستار عقب کشیدن حصار و ایجاد یک پیاده رو ایمن شدند.

● درخواست نصب سرعت گیر

«خیابان شهید علی زاده ۱۴، واقع در محله مشهدقلی، از معابر پر تردد منطقه توس ۵۱ به شمار می رود. متأسفانه خودروهای عبوری در این خیابان با سرعت غیرمجاز حرکت می کنند.» محمد عطار بابیان این جمله می گوید: به دلیل غیرمسکونی بودن یک سمت خیابان، رانندگان تصور می کنند که این محور خلوت است و با سرعت زیاد از آن عبور می کنند تا به سمت خیابان مطهری بروند. این وضعیت، همراه با نبود پیاده رو، جان شهروندان را تهدید می کند.

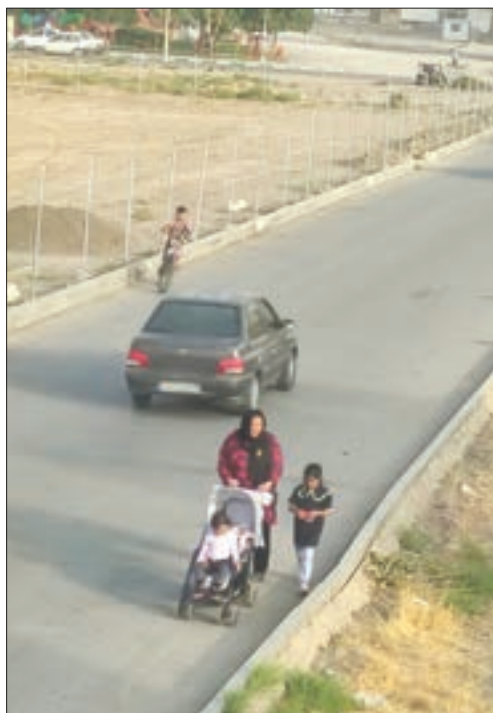
وی در ادامه تعریف می کند: همین چند روز پیش، فرزند یکی از همسایه ها از خانه به داخل خیابان دوید. در همان لحظه، خودرویی کنارش ترمز کرد. اگر یک ثانیه دیرتر این کار را می کرد، معلوم نبود چه اتفاقی برای کودک می افتاد.

به همین دلیل ساکنان درخواست کرده اند که حداقل چند سرعت گیر در طول مسیر این خیابان نصب شود تا از سرعت غیرمجاز خودروها جلوگیری شود. اهالی همچنین مدعی شده اند که در گذشته چندین بار قصد داشته اند به صورت خود جوش، سرعت گیر بسازند، اما به دلیل مخالفت شهرداری از این کار منصرف شده اند.

● حفظ جان شهروندان

رئیس ناحیه ۳ با اشاره به پیگیری های انجام شده اعلام کرد: شرکت مربوط در حال برپایی کارگاه است و برای حفظ ایمنی عابران و جلوگیری از سقوط مصالح، این حصار به صورت موقت نصب شده است.

شهرام طبسی افزود: حذف پیاده رو اقدامی غیرقانونی است و پس از تکمیل عملیات ساختمانی، مسیر پیاده رو به طور کامل بازگردانده خواهد شد. در ادامه، مجید ایوبی، کارشناس ترافیک منطقه، از بازدید میدانی از محل خبر داد و تأکید کرد: پس از بازدید و تأیید نهایی، سرعت گیرهای لازم در این محدوده نصب خواهد شد.



● خوشحالی زودگذر اهالی

بر اساس گفته های ساکنان، این زمین ها برای سال ها رها شده و به باتوق معتادان و موادفروشان تبدیل شده بود. جواد، یکی از همسایه های قدیمی، می گوید: معتادان کارتن خواب در گودال ها یا آلودگی هایی که در همین زمین ساخته بودند، زندگی می کردند. حضور آنان، موادفروشان و سارقان را نیز به محله کشانده و آمار سرقت افزایش یافته بود. به دنبال ناامنی های ایجاد شده، خانواده ها همواره نگران کودکان مدرسه ای بودند. خوشبختانه دو سال پیش، تکلیف این زمین ها مشخص شد و در اختیار شهرداری قرار گرفت. به گفته ساکنان، خبر احداث مجموعه ورزشی در این محل، باعث خوشحالی اهالی شد، اما این خوشحالی دیری نپایید و اکنون مشکلات جدیدی به وجود آمده است.

● تجاوز به حریم پیاده رو

مشکل جدید ناشی از نصب حصار در قطعه زمین بزرگی در حاشیه خیابان علی زاده ۱۴ است. لیلا اصغر زاده، با اشاره به اینکه این حصار تالیه جدول خیابان پیش رفته است، می گوید: با این وضعیت، دیگر مسیر امنی برای عابران پیاده وجود ندارد. خودروها با سرعت زیاد

اهالی خیابان شهید علی زاده ۱۴
از فنس کشی غیرمجاز این معبر گلایه دارند

کمین کردن خطر با حذف پیاده رو

حسین برادران فرا یک طرف کوچه شهید علی زاده ۱۴ واقع در توس ۸۱ مسکونی است و سمت دیگر آن، زمین های رها شده قرار دارد. از دو سال قبل که تکلیف این زمین های رها شده مشخص شد، مشکل معتادان کارتن خواب کمتر شده است اما به گفته شهروندان، فنس کشی غیرمجازی که باعث حذف پیاده رو این کوچه شده، در کنار سرعت زیاد خودروها خطر تصادف را در این معبر افزایش داده است.



هم قدم



ساخت وسازهای غیرمجاز اولین مشکل



درخواست های مربوط به حوزه عمرانی

۱۵۰ تماس در حوزه عمرانی و ساخت وسازها برقرار شد و شهروندان از مشکلاتی مانند ساخت وسازهای غیرمجاز در محلات مختلف منطقه به ویژه محلات بولوار توس و ایثارگران گلایه داشتند. یکی دیگر از موضوعات مطرح شده، بهسازی آسفالت در معابر فدک ۱۲، کشاورز و حراملی ۷ بود. گلایه از اجرانشدن حکم قلع در خیابان آیت... عبادی ۵۶ هم یکی دیگر از تماس های مردمی بود.



درخواست های متفرقه

نصب سرعت کاه در شیشه چی ۱۳ به خاطر وجود ۲ مدرسه، استمرار برگزاری ورزش صبحگاهی در مساجد محله قدس، کاهش زمان کسب پروانه ساخت در توس ۹۳، نصب پلاک بر بعضی از خانه های توس ۳۵ و بازدید میدانی از معابر توس ۹۳ موضوع تماس های متفرقه با مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ بود.



درخواست های مربوط به حوزه فضای سبز

از بین تماس ها ۲ مورد مربوط به حوزه فضای سبز بود. شهروندان، موضوع درخت خشک شده در خیابان مطهری ۵۰ را در سامانه ثبت کرده اند، اما تاکنون اقدامی انجام نشده است. همچنین شهروندی گفت که در مطهری ۲۶ زمین خالی وجود دارد و درخواست کرد شهرداری در صورت امکان، در این زمین، فضای سبز احداث کند.



درخواست های مربوط به حوزه خدمات شهری

یک تماس مربوط به خدمات شهری بود. در این تماس، شهروند درباره تغییر کاربری پارکینگ ملکی در توس ۴۱ اطلاع داد که در آن مشاغل مزاحم ایجاد شده است.



۱۳۷



تعداد پیام های مردمی

۲۲ تماس

شهرآرامحله پیگیری می کند

شهرآرامحله در هفته های آینده، مشکلات وضعیت درخت خشکیده در مطهری ۵۰، نصب پلاک خانه ها در توس ۳۵ و نصب سرعت کاه در شیشه چی ۱۳ را پیگیری خواهد کرد.

قلب و دیگر اعضای بدن صالح صالحان، نوجوان محله فلسطین
به تازگی امیدبخش زندگی دیگران شد

زنده در دیگری

میترا صدرا یازدهم شهریور امسال، برای خانواده صالحان، شبی تلخ و فراموش نشدنی بود؛ روزی که حادثه‌ای ساده اما مرگ بار، نوجوانی پر شور و سرشار از آرزو را از پا انداخت. صالح صالحان شانزده ساله، در مسیر رفتن به باغ خانوادگی باموتورسیکلت، دچار سانحه و مرگ مغزی شد. امیدهای مادر و پدر برای بیدار شدن او، یکی یکی فرو ریخت، اما تصمیمی بزرگ همه چیز را تغییر داد؛ خانواده‌ای که در اوج داغ فرزند، به زندگی دیگران چراغی تازه بخشیدند. این گزارش، روایت اشک‌ها و امیدهاست؛ قصه مادری که هنوز داغ دارد است، اما در عین حال دلش آرام است؛ زیرامی داند قلب پسرش در سینه‌ای دیگر می‌تپد. در کنار این اقدام، پدر و مادر صالح برای شادی روح او، یک زندانی معسر جرائم غیر نقدی را نیز آزاد کردند.



۱



داستان جلد

سند های ثبت شده از تعهد و عشق به زندگی

خانواده صالحان طبق رسم هر سال، شهریور ماه برای برداشت پسته به تربت حیدریه می‌رفتند. عاطفه خانم، پیش از آنکه از حادثه یازدهم شهریور بگوید، دفتر ثبت کارهای روزانه صالح را به ما نشان می‌دهد و از مسئولیت پذیری این نوجوان شانزده ساله می‌گوید که در غیاب پدر، بار کارهای خانه، کارخانه و باغ به دوش می‌کشید. عاطفه خانم تعریف می‌کند: صالح پراز شور زندگی بود. در این چند سال، کمک بزرگی برای پدرش بود و همیشه می‌خواست پشت و پناه خانواده باشد. سال پیش، یک ماه کامل که پدر و عموهایش به دلیل کاری در شهر نبودند، مسئولیت چهار خانواده را خودش بر عهده گرفت؛ به کارخانه سرکشی می‌کرد و هر چه نیاز داشتیم، تهیه می‌کرد.

مادر صالح، صفحات دفتر را ورق می‌زند و ادامه می‌دهد: همه کارهای روزانه اش را اینجا می‌نوشت. فاکتورهای خرید و فروش را ثبت کرده و دخل و خرج را با دقت نوشته است. معتقد بود اگر کاری را می‌پذیرد، باید آن را کامل و شفاف انجام دهد.



روزی که همه چیز تغییر کرد

عاطفه خانم دفتر را کنار می‌گذارد و قاب عکس صالح را در دست می‌گیرد. چشمانش پر از اشک می‌شود. انگشتانش را روی شیشه قاب می‌کشد و خاطره آن روز را بازمی‌گوید: آن روز آقامهدی به خاطر کارش پیش ما نبود. سه شنبه، یازدهم شهریور، صالح صبح زود بیدار شد تا به باغ برود. با اصرار گفتم به جای باغ، به کارخانه سر بزنند. اما قبول نکرد و گفت کارهای باغ اولویت دارد. موتورش را برداشت و با دو تا از کارکنان پدرش راهی شد. جاده تربت تاروستای سیوکی، چند سرعت گیر داشت. صالح با سرعت کم از روی یکی از آن‌ها می‌گذشت که کنترل موتور را از دست داد و به زمین خورد. حوالی ساعت ۱۱ صبح، عاطفه خانم متوجه شد حال یکی از زن عموهای صالح خوب نیست و با او به بیمارستان امام حسین (ع) تربت رفت. او تعریف می‌کند: تازه به در بیمارستان رسیده بودیم که یکی از کارکنان همسر ما را دیدم. دلم هری ریخت. پرسیدم: چه شده؟ برای صالح مشکلی پیش آمده است؟ اشکش جاری شد. نمی‌دانم چطور خودم را به او رسانس رساندم. آنجا بود که فهمیدم صالح به زمین خورده است. از همان جا کابوس‌های عاطفه خانم شروع شد. صورت فرزندش هیچ زخمی نداشت. حتی دست و پاهایش خراش برنداشته بود، اما ضربه، درست بر جایی نشست که همه امیدهای خانواده را الرزاند: مغز صالح آسیب دیده بود.

امیدی که آرام آرام خاموش شد

قبل از اینکه مادر به بیمارستان برسد، صالح را به اتاق عمل برده بودند. اما از دست پزشکان هم کاری ساخته نبود. او دچار مرگ مغزی شده بود و فقط سه درصد هوشیاری داشت. عاطفه خانم آنجانی دانست بین مرگ مغزی و کما تفاوت وجود دارد و هر روز منتظر بود که صالح به هوش بیاید. آقامهدی فردای آن روز، خود را به آنان رساند. پدر و مادر صالح آن روزها هر کاری از دستشان برمی‌آمد، انجام دادند. پرونده پزشکی صالح را برای دکترهای متخصص مغز و اعصاب تاهران و انگلستان فرستادند تا امیدی در دلشان جوانه زند. اما همه تلاش‌هایی نتیجه ماند و همه یک چیز گفتند: مغز صالح خاموش شده است.

حسرت به دل مانده پدر

مهدی صالحان، پدر صالح، کارآفرینی است که سال‌ها مشغول به خدمت در حوزه صنعت است. او حسرت می‌خورد که به دلیل گرفتاری‌های کاری، کمتر فرصت داشت کنار پسرش باشد. اما هر بار که به یاد می‌آورد صالح چگونه مسئولیت‌های خانواده، باغ و کارخانه را به دوش می‌کشید، دلش آرام می‌شود. او می‌گوید: صالح دل بزرگی داشت. در مدرسه بارها کار دوستانش را به گردن می‌گرفت تا آن‌ها توبیخ نشوند. همیشه دنبال کارهای نو بود. حتی فاکتور و هزینه‌ها را مثل یک مرد چهل ساله دقیق ثبت می‌کرد. همیشه به من ایده‌های کاری بسیاری خوبی می‌داد. هر وقت فرصتی پیدا می‌شد که دو تا بی‌کنار هم باشیم، برایم فیلم مستند می‌گذاشت و قهوه درست می‌کرد تا خوابم نبرد و کنار هم فیلم ببینیم.

اهدای عضو، تصمیمی که سال پیش در دل صالح جوانه زد

در همان روزهای سخت، پزشکان و نزدیکانشان از اهدای عضو صالح گفتند، اما پذیرش این تصمیم برای پدر و مادرش دشوار بود. دو روز پس از حادثه، دوست نزدیک عاطفه خانم، خاطره‌ای از سفر سال پیششان تعریف کرد و اینکه همان موقع، صالح با خواهرزاده او درباره اهدای عضو گفت و گو کرده بود. عاطفه خانم می‌گوید: با اینکه حال و روز خوبی نداشتم، با خواهرزاده دوستم صحبت کردم و او گفت صالح وقتی فهمیده من کارت اهدای عضو دارم، هیچ‌ان زده شده‌ام می‌خواسته او هم این کار را بکند. پزشکان هم تأکید می‌کردند که زمان برای اهدای عضو محدود است.

آقامهدی زودتر از همسرش رضایت داد. اشک به او هم امان نمی‌دهد و با بغض فرو خورده می‌گوید: صالح قلب بزرگی داشت و می‌خواست همیشه به دیگران خیر برساند. با وجود همه درد و سختی‌ای که برایم داشت، به این کار رضایت دادم.

مادر اما هنوز می‌خواست معجزه‌ای رخ دهد. با این حال در دلش می‌دانست که صالح همان کسی است که هیچ وقت اجازه نمی‌داد خواسته‌اش بر زمین بماند. این بار هم تصمیم خودش را گرفته بود. برای عاطفه خانم که هنوز چشم به درداشت تا پسرش با خنده بیاید و او را در آغوش بگیرد، پذیرش این واقعیت دشوار بود. او می‌گوید: دل این را نداشتم حتی دندان لقمه فرزندم را بکشم، چه برسد به اینکه اجازه بدهم اعضای بدنش را جدا کنند.

دروازه‌ای میان مرگ و زندگی

عصر شنبه، پس از روزهای نگرانی، خانواده صالح، رضایت خود را برای اهدای عضو اعلام کردند. عاطفه خانم می‌گوید: از همان شنبه که رضایت دادم، احساس کردم در قلبم جایی خالی است. می‌دانستم که اراده صالح از اراده من جلوتر است. همان روز، نامه انتقال صالح را از بیمارستان تربت حیدریه به بیمارستان منتصریه مشهد گرفتیم. از دکترها خواستم دوباره بابت دستگاه‌های مشهد از اون‌ها مغزی بگیرند تا اگر یک صدم درصد هنوز امکان زنده ماندن وجود دارد، از او دریغ نکنم اما عصب‌های مغزش درست مثل یک خط صاف روی کاغذ بودند. دیگری هیچ امیدی به برگشتن نبود.

هشت روز از تصادف صالح گذشته بود. سه شنبه صبح پزشکان متخصص زیادی به بیمارستان منتصریه مشهد آمدند تا عمل پیوند اعضای بدن صالح به درستی انجام شود. آن روز برای مادر و پدر صالح بسیار سخت بود. مادرش می‌گوید: وقتی تخت صالح را از آن‌سور بیرون آوردند تا به اتاق عمل ببرند، همان جا ایستاده بودیم. آنجا برایم حکم دروازه مرگ را داشت. پسر من هنوز جلو چشم‌هایم نفس می‌کشید و من باید از او می‌گذشتم. هنوز منتظر فرصت بودم ولی دکترها گفتند تا همین امروز هم خیلی دیر شده است و عمل اهدای عضو بین سه تا پنج روز بعد از مرگ مغزی انجام می‌شود. اما بدن صالح مقاومت کرده بود و او اهدا بعد از هشت روز انجام شد.

نوجوانی پر شور و پرآرزو

صالح نوجوانی شانزده ساله بود، اما رویاهایی بزرگ داشت. این‌ها را پدرش می‌گوید و ادامه می‌دهد: از کودکی به ورزش علاقه داشت و با شنا هم شروع کرد. قبل از کرونا سراغ یادگیری واترپلورفت و دو سال زیر نظر مربیان تخصصی، این رشته را ادامه داد. از دو سال پیش هم سراغ بدن‌سازی و بوکس رفت. می‌خواست خوش‌قد و بالا و سالم باشد. همه کارهایش را طبق برنامه انجام می‌داد. از یک سال قبل به فکر گرفتن کارت بازرگانی افتاده بود. همیشه دوست داشت مستقل عمل کند و می‌خواست که در همه کارها پشت و پناه من باشد.

در طول مراسم خاک‌سپاری صالح بارها دوستانش از لطف و مهربانی‌های او به خانواده‌اش گفتند. پدرش می‌گوید: در مراسمی که شب وفات حضرت رقیه (س) در مدرسه «انرژی هسته‌ای» برگزار شد، صالح از همان ابتدا، کنار هم کلاسی‌ها و کادر دبیرستان پای کار بود. به گفته دوستان و معلمانش از هیچ کمکی دریغ نکرد. تا وقتی کارها تمام نشد، به خانه برگشت و تا نیمه شب همراه دوستانش همه ظرف‌ها را شست و بعد به خانه آمد. این‌ها همه به همان روحیه تعهد و مسئولیت‌پذیری او بر می‌گشت.

قلبی که همچنان می‌تپید

صالح حتی در روزهای آخر هم نشان داد که قلب بزرگی دارد. آقامهدی می‌گوید: با اینکه بدن صالح یک هفته دارو گرفته بود و پزشکان نگران بودند که قلبش دیگر توانایی تپیدن نداشته باشد، خدا خواست و همان قلب پر شور، سالم و پر قدرت به بدن مردی چهل و هشت ساله از تربت جام پیوند خورد. علاوه بر قلب، کبد صالح به مردی شصت ساله در مشهد بخشیده شد. کلیه‌هایش به دو جوان بیست ساله در گلستان و مشهد جان دوباره داد و پوستانش مرهمی شد برای بیماران سوختگی. صالح صالحان شانزدهمین سال زندگی‌اش را با بخشش به پایان رساند و هزار و هفتصد و بیست و سومین اهداکننده عضو در دانشگاه علوم پزشکی مشهد شد.

مهر ماندگار صالح

اول مهر امسال برای مادر صالح روز خیلی سختی بوده است. مدرسه انرژی هسته‌ای به خانه‌شان نزدیک است و وقتی زنگ اول مهر به صدا درآمد، مادر از گوشه در مدرسه، داخل حیاط رانگاه می‌کرد و چشمانش به دنبال صالح بود. عاطفه خانم می‌گوید: انگار صالح می‌دانست که اول مهر چقدر دلگیرم. همان روز به جلسه خیران «میزبانان خورشید» دعوت شدم. همه خیران آن روز به خاطر اهدای عضو، از ما قدردانی و تشکر کردند. وقتی لوح تقدیر را دستان دادند، در دلم گفتم این هم کار خود بود تا من را از دلگیری درآورد.

حرف آخر این پدر و مادر دل‌شکسته این است که قدر با هم بودن را بیشتر بدانیم. عاطفه خانم می‌گوید: هیچ‌کس از یک لحظه بعد خود خبر ندارد. درست مثل صالح که وقتی می‌خواستیم از مشهد به تربت حیدریه برویم، ساک ورزشی و دستکش‌های بوکس را هم برداشت و فکر می‌کرد تا یک ماه دیگر که به مشهد برمی‌گردد، چیز دیگری نیاز ندارد؛ ولی مرگ امانش نداد و ما را با داغی در دل برای همیشه تنها گذاشت.

دل داغ دیده مادر

عاطفه فردین، مادر سی و هشت ساله صالح، هنوز باور ندارد پسرش را از دست داده است. او هنوز چشم انتظار است تا پسرش با قد بلند و لبخند شیرینش در رانگاه کند و به خانه بیاید. تنها جایی که کمی در آن احساس آرامش می‌کند، اتاق صالح است. دفترها و نوشته‌های صالح را زیر و رو می‌کند و می‌گوید: سهم من از مادری او یک تکه سنگ شد. همین مادر در دلش آرامش دارد و می‌داند بخشی از وجود صالح هنوز زنده است. هر بار که یاد قلب او می‌افتد که در سینه دیگری می‌تپد، با پوستانش که مرهمی برای درد سوختگان شده، کمی تسلی پیدا می‌کند. او می‌گوید: روزی که رضایت دادم، می‌دانستم همه چیز از دست من خارج است. صالح هر وقت می‌خواست کاری انجام دهد که من رضایت نداشتم، آن قدر پیگیر می‌شد و به روش‌های مختلف من را قانع می‌کرد تا کارش به نتیجه برسد. در این مورد هم همین‌طور بود و اعضای بدنش این همه مدت دوام آوردند تا به نتیجه‌ای که می‌خواست برسد.

درباره شهید فاطمه زنگویی که نامش، زینت بخش تابلو شهید کامیاب ۶۰ است

وصال در حج تمتع

راه تجربه



حسین برادران فرایبیز و زمستان سال ۱۳۵۷ بود. مادر، با وجود تمام گرفتاری‌ها و وظایف مادرانه‌ای که داشت، گوش به زنگ بود که قرار است کج راهپیمایی برگزار شود تا خودش راه آنجا برساند و به سبیل جمعیت راهپیمایان بپیوندد. آن زمان، خانه‌شان در کوچه چهنو نزدیک حرم مطهر بود؛ برای همین فاطمه زنگویی در همه راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد. خیلی از اقوام و دوستان از او خواسته بودند که به راهپیمایی نرود؛ به او گفته بودند اگر به شهادت برسد، بچه‌هایش یتیم می‌شوند. اما فاطمه خانم گوشش بد حکار این حرف‌ها نبود. او عاشق شهادت در راه مبارزه با طاغوت و کفر بود. اما خودش را لایق آن نمی‌دانست. به گفته دخترش، طاهره چاه حوضی، مادر همیشه می‌گفت «شهادت لب‌باقت می‌خواهد و نصیب هر کس نمی‌شود». سال‌ها بعد، زنگویی در حج تمتع سال ۱۳۶۶، زمانی که بامش‌های گره‌کرده در راهپیمایی برائت از مشرکین حضور داشت، به دست رژیم سعودی به شهادت که آرزویش بود، رسید. چند سالی است نام «شهید زنگویی» بر تابلو شهید کامیاب ۶۰ در محله آیت... عبادی نقش بسته است.

زمانی که برای تشییع پیکر مادر (رفیق، دیدیم قبر او را درست در همان جایی که هر هفته می‌نشستیم و برای شهدا دعا می‌کردیم، کنده بودند.

مهربانی‌اش قابل وصف نبود. او را مثل مادرم دوست داشتیم. داماد بزرگ خانواده که در جمع حاضر است، خاطرات زیادی از محبت‌های شهید زنگویی در ذهن دارد. رمضان پرتویی می‌گوید: شهید، هم زن عمو و هم مادر زنم بود؛ به همین دلیل خیلی با هم صمیمی بودیم. یاد ما است که همیشه برای هر کاری با من مشورت می‌کرد. روزی که خبر شهادتش را شنیدم، آرام و قرار نداشتم. نمی‌دانم چه حکمتی در کار خدا هست؛ آنی را که خوب است، پیش خودش می‌برد.

● خواب شهادتش را دیدم ●

شهید زنگویی احترام و ادب زیادی به خانواده شهدا نشان می‌داد و در مراسم تشییع و خاک‌سپاری شهدا حضور می‌یافت. چنان‌با آنان همراهی می‌کرد که گویی خودش از همان خانواده است. دخترش در این باره می‌گوید: هر هفته، ما را با خود همراه می‌کرد تا به بهشت رضا^(ع) سرمار شهدا برویم. انس عجیبی با آن‌ها داشت و همیشه در جای مشخصی، نزدیک به حسینیه فعلی بهشت رضا^(ع) می‌نشست. پس از گذراندن نیم‌روز در آنجا، به خانه برمی‌گشتیم. این دیدارها به او روحیه می‌داد و تا هفته بعد، خالص خوب بود.

دختر شهید، نکته عجیبی درباره محل دفن مادرش تعریف می‌کند: زمانی که برای تشییع پیکر مادرم رفتیم، دیدیم قبر او را درست در همان جایی که هر هفته می‌نشستیم و برای شهدا دعا می‌کردیم، کنده بودند. فکر نمی‌کنم این موضوع اتفاقی باشد. مادرم درست در همان مکانی که برای شهدا اقراران

● مهربان و همراه با خانواده ●

شهید فاطمه زنگویی، مادری مهربان بود. با وجود زندگی سختی که در کودکی داشت، همه محبتش را معطوف به فرزندانش کرده بود. فاطمه چاه حوضی، دختر این شهید، در توضیح بیشتر می‌گوید: پدر بزرگ مادری ما آب حوض می‌کشید. مادرش ساله بود که پدرش در حادثه‌ای هنگام آب‌کشی فوت کرد و او از نعمت پدر و محبت‌هایش محروم شد. با وجود سختی و کمبودهای عاطفی که داشت، محبت زیادی به ما نشان می‌داد.

تا زمانی که مادر بود، هر هفته در خانه پدری جمع می‌شدیم. مادر غذای ساده‌ای برای ما می‌پخت و با شادی و خنده کنار هم غذای می‌خوردیم. طاهره خانم بعد از چند لحظه سکوت، با آهی می‌افزاید: از وقتی مادر شهید شد، این دیدارهای هفتگی به ماهی یک بار یا دوسه ماه یک بار کشید. اما حالا حتی سالی یک بار یکدیگر را نمی‌بینیم. با اینکه پدرمان تا سال‌ها بعد زنده بود، دیگران صمیمیت خانوادگی وجود نداشت. شاید پدر ستون خانه باشد، اما این مادر است که نگهدارنده و اتحاد دهنده خانواده است.

شهید فاطمه زنگویی همراهی واقعی و همیشگی برای همسر مرحومش بود. او با انجام کارهای خانگی و دوخت پاکت، درآمد کسب می‌کرد و کمک خرج خانه و زندگی‌شان بود.

● مادری دلسوز برای همه ●

فاطمه افخمی‌علیزاده، عروس بزرگ خانواده، با ذکر خاطره‌ای از محبت‌های مادر شوهرش این چنین می‌گوید: زن بسیار مهربان، کم حرف و سحر خیزی بود و بعد از نماز صبح دیگر نمی‌خوابید. دوسه سال اول ازدواجمان، در خانه مادر شوهرم زندگی می‌کردیم. بایک بچه کوچک، نمی‌توانستیم به وضعیت تمیزی خانه برسیم. فاطمه خانم نه تنها بهانه‌گیری نمی‌کرد، بلکه صبح زود بلند می‌شد و پس از شستن همه لباس‌ها، حیاط خانه را آب و جارو می‌کرد.

و دعای خواند، دفن شد. کسی چه می‌داند، شاید در دعاهایش از خدا خواسته بود که شهید شود و در کنار شهدا دفن شود. او دل از دنیا بریده و مشتاق شهادت بود. طاهره خانم می‌گوید: مادرم را همراه با تعدادی از شهدای دفاع مقدس از معراج شهدا تشییع و در بهشت رضا^(ع) دفن کردیم. همیشه دلتنگش هستیم، اما خوشحالم که به آرزویش رسید.

● روز تلخ شهادت ●

شهید فاطمه زنگویی در روز راهپیمایی برائت از مشرکین، همراه همسر، پسر و عروسش در این مراسم شرکت کرد. پس از شلوغی و آتش‌گشودن مأموران سعودی، از خانواده جدا افتاد و دو روز بعد، خبر شهادتش را شنیدند. فاطمه خانم به نقل از برادر مرحومش که در این سفر همراه مادر بود، می‌گوید: صبح حدود ساعت ۸، تعدادی از حجاج مشغول نصب بلندگو و پرچم روی جایگاه بودند. مادر هم حضور فعالی داشته و برایشان چند بطری آب آورده تا گویی تازه کنند و خدا قوتی هم گفته. در ابتدای حرکت، همه با هم بودند، اما وقتی اوضاع شلوغ شد، دیگر مادر را ندیدند.

بعضی‌ها فکر می‌کردند فاطمه خانم زیر دست و پا افتاده و فوت شده است. اما وقتی پیکرش را دیدند، ضربات باتوم بر سرش آشکار بود و گردنش سیاه شده بود.





محمدجواد دهقانی فیروزآبادی، اولین معلم زندگی اش را هیچ وقت فراموش نکرده است

آقای غلامی! امیدوارم بینمت



گفته ای، برو بیرون کلاس بایست. من هم وسایلم را جمع کردم و به جای اینکه در سالن بایستم، به سمت خانه رفتم. در راه هم مثل ابر بهاری اشک می ریختم.

او وقتی به خانه رسید، مادرش متوجه داستان شد و به مدرسه رفت. دیگر خبر ندارد که آنجا چه شد، اما بعدها آقای غلامی به محمدجواد گفته بود: «تا امروز کسی از والدین بچه ها این طوری با من برخورد نکرده بود.»

● ○ فانوسی که بهترین هدیه بود

اواخر همان سال محمدجواد همراه خانواده اش عازم سفر یارتی سوریه شدند. آقای غلامی فرزند بیمار داشت. او چند عروسک خریده و به دست محمدجواد سپرده بود تا از طرف او، برای نذر به حرم حضرت رقیه (س) تحویل دهد. محمدجواد نذر او را اجرا کرد و فانوس کوچکی را که خدام حرم حضرت رقیه (س) به او هدیه دادند، برای آقای غلامی آورد.

محمدجواد می گوید: سال سوم، آقای غلامی از مدرسه ما رفت. روزی که برای خدا حافظی آمد، من را بغل کرد، بوسید و گفت: «دختر و همسرم فانوسی را که از حرم حضرت رقیه (س) برای ما آوردی، خیلی دوست دارند و بهترین هدیه ای است که در تمام عمرم گرفته ام.» محمدجواد تا سال های سال از آقای غلامی بی خبر بود و تنها یک بار زمانی که هجده سال داشت، او را در اتوبوس دید و بلیت معلم قدیمی اش را حساب کرد. او می گوید: خیلی دلم می خواهد باز هم ببینمش؛ امیدوارم حالش خوب و سرش سلامت باشد.

خشک شود و کمی گرم شویم. آخر سر هم گفت که «به هر کدام از شما یک صد آفرین می دهم؛ اما اولویت این است که سرما نخورید و از درس عقب نیفتید.»

● ○ نقاشی دردسرساز من

محمدجواد از آقای غلامی در سال دوم ابتدایی هم خاطره ای دارد. او می گوید: من خیلی به نقاشی علاقه داشتم. متناسب شرایط دوران جنگ تحمیلی، پسری را نقاشی کردم که مشغول توپ بازی بود و بالای سرش یک جنگنده کشیدم؛ آن هم با خط کش و خیلی دقیق و مرتب. بعد از اینکه نقاشی کامل شد، آن را به مدرسه بردم و نشان آقای غلامی دادم. بنده خدا قبول نمی کرد که این نقاشی کار من است و می گفت حتما فرد دیگری این نقاشی را کشیده است و گفت به خاطر اینکه «دروغ

میترا صدرا محمدجواد دهقانی فیروزآبادی، ساکن امروزی محله سعدآباد خاطرات سال های ابتدایی دوران مدرسه را به یاد می آورد: روزگاری که کودکی با جثه کوچک اما سرشار از شوق تحصیل بود. سه سال نخست تحصیلش در مدرسه ای به نام بلال حبشی، واقع در خیابانی به همین نام گذشت. معلم آن سال های او آقای غلامی بود که خاطراتی ماندگار در ذهنش به جای گذاشته است.

● ○ صد آفرین که آمدید!

در آن سال ها محمدجواد ساکن خیابان بلال در نزدیکی میدان امام حسین (ع) بوده است و خانواده اش او را در دبستان بلال حبشی ثبت نام می کنند. محمدجواد که متولد ۱۳۵۶ است، درباره اولین روز مدرسه اش می گوید: خاطرم هست که سال ۱۳۶۲ روز اول مدرسه خیلی شوق و ذوق داشتم و لحظه شماری می کردم که به مدرسه بروم و محیط آنجا و بچه ها را ببینم. اما سر صبح، باران شدیدی بارید. مادرم چند بار گفت نمی خواهد بروی، اما من با همان شرایط به مدرسه رفتم. تا به مدرسه رسیدم، مثل موش آب کشیده شدم. او در مدرسه برای اولین بار معلم سه سال اول دوره ابتدایی اش را ملاقات می کند. می گوید: نام فامیلش آقای غلامی بود و اسم کوچکش را نمی دانم. پنج شش نفر در آن شرایط به مدرسه رسیده بودیم. آقای غلامی، ما را داخل دفتر برد تا لباس هایمان



نوجوان محله نوده، عنوان دار کشوری ورزش کاراته است

مربی شدن انگیزه ادامه راه

امید محله

این مسیر، با آموزش و راهنمایی هایشان، من را راهنمایی کردند.

● ○ تاکنون چه دستاوردهایی کسب کرده ای و برای آینده چه برنامه ای داری؟
سال ۱۴۰۲ مدال برنز کشوری و سال ۱۴۰۳ مدال طلای کشوری را به دست آوردم. این موفقیت ها تنها شروع راهم هستند. آرزو دارم در مسابقات بین المللی حاضر شوم و پرچم ایران را بالا ببرم. در کنار کسب موفقیت های ورزشی، می خواهم یک مربی الهام بخش برای دیگران باشم و ثابت کنم که با اراده و پشتکار، هیچ رؤیایی دور از دسترس نیست.

● ○ ورزش کردن تو چه تأثیری بر اطرافیان گذاشته است؟

سعی می کنم با روحیه مثبت و پیگیر خود به دوستان و اطرافیانم نشان دهم که اگر کسی هدفی داشته باشد، می تواند به آن برسد. ورزش علاوه بر سلامتی به من نظم، صبوری و اعتماد به نفس را آموخته است.



بود. از همان ابتدا دوست داشتم روزی یک مربی کاراته شوم. این هدف به من انگیزه داد تا حتی در سخت ترین شرایط هم دست از تلاش برندارم. حالا با کمر بند مشکمی و دو مدال و حکم، ثابت کرده ام که پشتکاری می تواند آرزوها را به واقعیت تبدیل کند.

● ○ چه کسانی در این مسیر از تو حمایت کردند؟

خانواده ام همیشه مشوق اصلی من بودند. آن ها برایم وقت می گذارند و مرا برای رفتن به کلاس و مسابقات همراهی می کنند. مربیانم، خانم خدیجه نورایی و خانم فاطمه طحبان، هم در

یسنای فیروزی، خبرنگار افتخاری یگانه کاخکی، دختر چهارده ساله محله نوده، پرشور و هیجان است و با شور و اشتیاق نوجوانی از سال ها تمرین سخت برایمان می گوید. او که در سال ۱۴۰۲ با یک مدال برنز کشوری، طعم اولین موفقیت را چشید، سال ۱۴۰۳ بر سکوی قهرمانی ایستاد و طلای درخشان کشور در رشته کاراته را به گردن آویخت.

همان طور که صحبت می کند، از رؤیاهایش هم برای ما می گوید: «آرزویم این است که در مسابقات کشوری و سپس در عرصه بین المللی بدرخشم. می خواهم پرچم کشورم را بالا ببرم و با هنر رزمی ام باعث افتخار ایران و خانواده ام باشم.»

● ○ چرا سمت ورزش کاراته رفتی و از چه زمانی شروع کردی؟

از شش سالگی کاراته را آغاز کردم. وقتی کوچک تر بودم، همراه مادرم که ورزش می کرد، به باشگاه می رفتم و از دور نگاه می کردم. همان مشاهده، شور و هیجان ویژه ای در من ایجاد کرد و کم علاقه مند شدم که خودم هم وارد فضای ورزشی شوم. از مادرم خواستم که من را هم در کلاس ثبت نام کند.

● ○ هشت سال است در این رشته فعالیت می کنی؛ چه ویژگی ای در کاراته، تو را به ادامه دادن آن تشویق کرد؟
علاقه شخصی من به این ورزش رزمی، مهم ترین انگیزه ام



زرکش، مشهدقلی، نوده، حجت، نوید، فدک، کوی امیرالمؤمنین^(ع)، هدایت، ایثارگران، قدس، ابوطالب، هنرور، سمزقند، آیت...، عبادی، شهیدفرامرز عباسی، بهاران، خین عرب، اسماعیل آباد، کارخانه‌قند، عبدالمطلب، شفا، شهیدمطهری، عامل، حسین‌یاشی، کاشانی

محلات منطقه‌ها

۱ احمدآباد، راهنمایی، فلسطین، سجاد، آبکوه، ارشاد، صاحب‌الزمان^(ع)، سعدآباد، شهیدکلاهدوز، گوهرشاد، کوی دکتر



جلال طهماسبی، مسئول فرهنگی پایگاه بسیج شهید مهدی نیا، می‌گوید: در این یادواره، میزبان ۳۸ خانواده معظم شهدای محله جانباز بودیم که از افتخارات ما هستند.

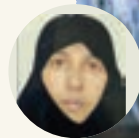


پدر شهید محمد حسن مجیدی، یکی از معتمدان محله جانباز و عضو هیئت امنای مسجد حضرت ابوالفضل^(ع) است. این پدر شهید از چهره‌های مؤثر و محوری محله است که عمر خود را صرف خدمت به مردم کرده است.



یادواره شهدای محله جانباز

حمیده صفایی یادواره شهدای محله جانباز با حضور پرشور خانواده معظم شهدا، ایثارگران و اهالی محله برگزار شد. این برنامه معنوی، ثمره همدلی و همکاری گسترده نهادهای مردمی بود و پایگاه‌های بسیج خواهران و برادران شهید مهدی نیا همراه با هیئت امنای و امام جماعت مسجد حضرت ابوالفضل^(ع) و اعضای شورای اجتماعی محله جانباز در اجرای این برنامه حضور داشتند. این همکاری، با پشتیبانی پایگاه بسیج خواهران مسجد حسینی و حوزه ۲ حضرت فاطمه زهرا^(س) تکمیل شد و نمایی زیبا از وحدت و انسجام یک محله رابه تصویر کشید.



مریم محمدی منفرد، رئیس شورای اجتماعی محله جانباز، می‌گوید: در کنار زنده نگه داشتن یاد شهدا برپایی میز کتاب و فروش کتاب با تخفیف به دنبال اجرای کار فرهنگی هستیم.



عکس: علی زنجکش / شهرآرا

در این مراسم علاوه بر اهدای متبرکات حرم امام رضا^(ع) بین حاضران، با اجرای مسابقات متنوع، هدایای متبرکی نیز از عتبات عالیات و لوح تقدیر اهدا شد.